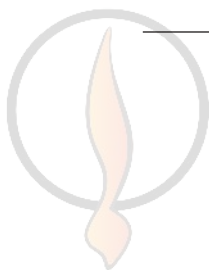


نقش آیت‌الله محقق خراسانی در احیای خودباوری هزاره‌ها^۱



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



□ ابراهیمی غرجستانی

اهمیت خودباوری

عنصر خودباوری نقش اساسی در کامیابیها و ناکامیهای انسان در عرصه‌های مختلف حیات فردی و جمعی دارد. امروزه دانشمندان علوم تربیتی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بر اهمیت بنیادین خودباوری در زندگی

خودباوری چنان که از نامش پیدا است؛ یعنی باور داشتن به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های وجودی خود که بیشتر در رفتار و تصمیم‌گیری‌ها خود را نشان می‌دهد.

۱. لازم می‌دانم از سیاستمدار فرهیخته و فرهنگ دوست، جناب استاد دانش، معاون محترم رئیس جمهور تشکر کنم که در بیستمین سالگرد وفات آن حکیم فرزانه با تدویر سیمینار علمی در بالاترین سطح، از این شخصیت والا مقام در پایتخت کشور به صورت رسمی تجلیل کرد و با هدایت ایشان حداقل بخشی از آثار آن فقید سعید که در دسترس بودند، معرفی و جمع‌آوری شدند و درباره زندگی، اندیشه و شخصیت خراسانی نیز آثاری چاپ و نشر شد. این گرمی داشت به مردم ما به ویژه نسل جوان یادآور این پیام بود: کاروانی که تا این جا آمده ایم مدیون مجاهدت‌های بی‌شمار بزرگمردانی چون محقق خراسانی است که هیچگاه همت و زحمت‌های شان را نباید فراموش کرد. همچنین از استاد برهانی شهرستانی باید قدر دانی کنیم که به رغم کسالت‌ها و گرفتاری‌ها، صرفاً از باب احساس وظیفه و تعهد در برابر مردم و روح خراسانی بزرگ، اولین بار یادنامه‌ای برای آن عالم دردمند و دلیر تهیه کرد و پس از سال‌ها نام و یادش را در خاطره‌ها زنده کرد.

تأکید دارند و شکل‌گیری شخصیت سالم را در گرو تقویت عزت نفس و پرورش روحیه خودباوری می‌دانند. خودباوری هرچند بیشتر در حوزه فردی مورد توجه قرار گرفته است؛ اما در ساحت اجتماعی نیز اهمیت اساسی دارد. مفاهیم و اصطلاحات «خودباوری تاریخی»، «خودباوری ملی»، «غرور ملی» و... ناظر به این جنبه‌اند. پس چنان که گاهی یک فرد دچار ضعف خودباوری می‌شود، یک گروه اجتماعی و قومی نیز ممکن است تحت تأثیر عوامل و شرایط گوناگون گرفتار این مشکل شود. از همین رو دولت‌ها برای تقویت غرور ملی و القای روحیه خودباوری در میان مردم خود در سطوح کلان برنامه‌ریزی می‌کنند. برجسته‌سازی و تبلیغ عناصر تاریخی، تمدنی و فرهنگی یکی از این کارها است. این امر به ویژه در قرن بیستم که گرایش‌های ناسیونالیستی اوج گرفت، بیش از همه محسوس بود.

مطالعه تاریخ اقوام و ملل نیز نشان می‌دهد که هرگاه ملتی از روحیه حماسی، غرور ملی و خودباوری برخوردار بوده است، قله‌های موفقیت را فتح کرده است و برعکس، ضعف خودباوری و احساس خودکم بینی، انسان‌ها را اسیر درماندگی، حقارت و ذلت کرده است. چنین فرد و جامعه‌ای گرفتار روزمرگی است، آرمان‌های کلان و رؤیاهای بزرگ در سر ندارد. به آسانی می‌توان ادعا کرد که عنصر باور، دارای قدرت مطلق است و همه صورت‌های دیگر قدرت از آن ناشی می‌شوند. ارتش‌ها بی‌فایده‌اند، مگر اینکه سربازان به امری که برایش می‌جنگند، باور داشته باشند؛ قانون بی‌اثر است، مگر آن‌که عموم مردم حرمت آن را نگاه دارند (راسل ۱۳۶۸: ۱۷۳). اهمیت بنیادین باور در زندگی فردی و جمعی، نقش آن را در ارزیابی یک فرد و یا یک ملت از استعدادها و توانمندی‌های خودش نیز آشکار می‌کند. فرد و جامعه‌ای که به توانایی خود باور ندارد و گرفتار احساس یأس و شکست می‌شود، ترقی و پیشرفت هم ندارد.

قرآن می‌فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا بانفسهم» (رعد/۱۱) ترجمه رایج این آیه این است: خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه

خودشان بخواهند؛ اما استاد مصطفی ملکیان، دانشمند ایرانی تفسیر دیگری ارائه می‌کند. ایشان می‌گویند که خداوند زمانی سرنوشت قومی را تغییر می‌دهد که آن‌ها تغییر درونی و انفسی پیدا کنند. تغییر جهان منوط به ایجاد تغییر در جان است تا زمانی که خواسته‌ها و باورهای شما تغییر نکنند و تحول فکری و فرهنگی رخ ندهد، وضعیت بیرونی‌تان نیز تغییر نمی‌کند. تامس نیگل در نظریه «اصالت فرهنگ» نیز تقریباً چنین دیدگاهی دارد.

هزاره‌ها؛ جنگ روانی و نفی خودباوری

هزاره‌ها بیش از یک قرن است که با سرکوب و سیاست حذف زیسته‌اند. آن‌ها در اواخر قرن نوزدهم در یک جنگ نابرابر تلفات و خسارات سنگینی متحمل شدند به گونه‌ای که ابعاد مختلف زندگی‌شان از بنیاد متحول شد؛ چون به روایت تاریخ ده‌ها هزار انسان کشته، زخمی، آواره و اسیر شدند، خانه‌های‌شان ویران و سرزمین‌های‌شان را از دست دادند؛ اما پس از این قتل عام فیزیکی، تاراج و ویرانی، بیش از صد سال دیگر را با «جنگ روانی» و سرکوب فرهنگی سر کردند. از یکسوی بار رنج آن فاجعه عظیم جان و روان بازماندگان دوره عبدالرحمان را متلاشی می‌کرد و از سوی دیگر نظم سیاسی مملکت به روایت فیض محمد کاتب عملاً بر سه پایه استوار شد و هزاره «عنصر محذوف» و قشر محکوم این کشور به شمار می‌رفت که نه در سیاست سهمی داشت، نه از اقتصاد و منابع ملی بهره‌ای می‌برد و نه در عرصه‌های علمی فرهنگی جایگاهی داشت. آن‌ها مجبور شدند سال‌ها و نسل‌ها روی زمین‌های اجداد و نیاکان‌شان برای کسانی دهقانی کنند که آن اراضی را به زور متصرف شده بودند، کاری که همراه با «افسردگی اجتماعی» و سرخوردگی روحی و روانی بود. طرد و تحقیر اجتماعی، تبعیض و تعصب در عرصه‌های مختلف زندگی و محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی تجربه زیست هزاره‌ها در بیش از یک قرن بود که آسیب‌های ویرانگر بر روان جمعی‌شان وارد کرد. این رویکردها و رخدادها که امکان هرگونه تغییر

اندیشه‌های سیاست‌ورزانی بود که می‌کوشیدند با انحصار فراگیر، فرصت‌های آموزشی راسفارشی و دستوری سازند. بر مبنای این قانون نانوشته و در مواردی هم نوشته شده، هزاره در قالب استانداردهای قدرت حاکم، بستری برای به فعلیت رساندن استعدادها و توانمندی‌هایش نمی‌یافت. هاشم خان در دوران صدارت خود طی فرمان ۸۷۵ به وزارت معارف مخفیانه دستور داد که از ورود فرزندان هزاره در مکاتب عالی به‌ویژه مکاتب عسکری جلوگیری کنند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۲۹). در زمان صدارت شاه محمود خان رسماً مکتوب نوشتند که فرزندان هزاره را در «حربی پوهنتون» یا دانشگاه افسری نپذیرید (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۱۳) و در سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۴۳ فشارهای ناشی از تبعیض و تعصب سبب شد که جوانان محصل هزاره گروه‌گروه از مکاتب کابل اخراج گردند. تنها از السوالی لعل و سرجنگل حدود شصت نفر مکاتب را ترک کردند (لعلی، ۱۳۷۲: ۳۵۸). ابعاد وسیع این محرومیت را داکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور سابق افغانستان چنین گفته است: طی سال‌ها شاقه‌ترین کارها و پائین‌ترین معاش، فقر و بیسوادی و نابرابری ملی و اجتماعی نصیب ملیت هزاره بود (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۱۷).

طبیعی است نسلی که چندین دهه در وطن خود درگیر این ماجراها و قربانی این سیاست‌ها بودند؛ با مشکلات مزمن روحی - روانی دست و پنجه نرم کنند، به‌ویژه که این «شهروندان درجه دوم» صدای‌شان به جایی نمی‌رسید و هیچ مرجعی برای بازخواست نمی‌یافتند. این صداها و عقده‌های فروخورده، در مرور زمان ذهن و ضمیر عناصر جویای علم و طالب ترقی را به گسست و شکست سوق می‌داد، حس بی‌ارزشی و درماندگی در نهاد آن‌ها ریشه می‌دوانید، زمینه و انگیزه هرگونه خلاقیت و خودباوری و امید به آینده را در وجودشان از بین می‌برد.

۳. جرم‌انگاری هویتی

یکی از ابزارهای مؤثر قدرت‌های مستبد و عناصر برتری طلب، مسخ شخصیت و هویت اقشار زیر سلطه و محروم بوده است. طبیعی است فرد و جامعه‌ای که به

مثبت و تحول‌آسای اجتماعی را از زندگی و زمانه هزاره‌ها سلب کرده بود، طی سال‌ها با چهره‌ها و نام‌های مختلف ادامه یافت و البته در برخی موارد نمود و بازتاب بیشتری یافت که اشاره می‌کنیم.

۱. دشمن‌پنداری

نظام‌های خودکامه به دلیل ماهیت ستمگرانه‌شان همواره به تعمیم غیریت‌سازی افراطی، مرزبندی میان خودی و غیرخودی می‌پردازند و گمان می‌کنند «غیرخودی‌ها» دائم در پی برانداختن بنیاد سلطه و قدرت مطلقه آن‌ها هستند. اسیر شدن در دام «توهم توطئه» و دشمن‌پنداشتن کتله‌های وسیع مردم موجب می‌شود قدرت حاکم با ایجاد ارباب و وحشت و خلیق فضای ترس و تهدید، مجال هرگونه حضور و ظهور غیرخودی‌ها را در عرصه‌های سیاسی اجتماعی سلب کنند. هزاره‌ها نیز سال‌ها از سوی سردمداران کشور قربانی چنین تلقی خصمانه و تفکر غیرمنطقی شدند. حتی طبقات ضعیف و اقشار بی‌دفاع از سوءظن افراطی مسلط بر ذهن و فکر حاکمان مصون نبودند، تداوم این نگاه، پیامدهای مخرب داشت و بیش از همه روان قربانیان تبعیض و ستم را آزار می‌داد.

۲. نابرابری فرصت‌ها

جنبه دیگر این جنگ روانی در اعمال تبعیض و تعصب گسترده‌های بود که ساحت‌های مختلف زندگی هزاره‌ها را فرا گرفته بود. آن‌ها در حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و استفاده از فرصت‌ها و امکانات ملی با دیگران برابر نبودند، به عنوان مثال، در خشکسالی اوایل دهه ۱۹۷۰ که حدود ۵۰-۱۰۰ هزار نفر در هزارستان قربانی گرفت و مردم مرگ جمعی ناشی از گرسنگی را شاهد بودند به گفته ناظران و گزارشگران خارجی دولت از فرستادن امکانات لازم به این نواحی دریغ ورزیدند (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۱۹).

تنگناها و تلخی‌های تبعیض و استبداد در افغانستان تنها قلمرو سیاست و اقتصاد را تحت تأثیر قرار نداده بود، عرصه‌های علمی و فرهنگی نیز تابعی از دیدگاه‌ها و

شخصیت و هویتش آسیب وارد می‌شود، از بحران هویت رنج می‌برد و در مواجهه با ستم و سرکوب جز تضرع و تسلیم راهی نمی‌بیند. همان طور که براساس آیات قرآن، فرعون برای بهره‌کشی از بنی اسرائیل نخست آن قوم را تحقیر کرد، «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَأُوهُ» (زخرف: ۵۴) و آن‌ها پس از احساس حقارت، تن به ذلت و اطاعت دادند.

در افغانستان این جنبه و جلوه‌های از جنگ روانی و دیگرستیزی هویتی را اغلب در رفتار اجتماعی و ادبیات توهین‌آمیزی شاهد بوده‌ایم که روزمره در همه جا ردپای آن یافت می‌شود. در شهر، اداره، مکتب و... در این رویکرد، گروه‌هایی که گرفتار خودبزرگ‌بینی و توهم برتری ذاتی هستند، «غیرخودی»ها و طبقات فرودست را با استفاده از القاب زشت و زننده و نسبت دادن کلیشه‌های منفی، تحقیر و توهین می‌کنند. این رویه سال‌ها نسبت به ما تکرار شده است تا آن جا که به تدریج خود نیز نمی‌خواستیم بسیاری از داعیه‌ها و دغدغه‌های خود را مطرح کنیم، انگار در ضمیر ناخودآگاه خود پذیرفته بودیم که مشکل از ما است؛ چون به گفته شهید مزاری آن قدر تحقیر شدیم که هزاره بودن جرم و شیعه بودن عیب بود (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۱۳).

سیاست سرکوب و فشار اجتماعی موجب شده بود که هرگونه انگیزه و اندیشه‌تغییر و تلاش برای بهبود اوضاع در ذهن و ضمیر کمتر کسی جوانه بزند؛ چون یکی از پیش‌نیازهای اصلی «عاملیت» (حرکت و عمل طبق اهداف و برنامه‌ها) این است که کرامت انسانی ما احترام شود در غیر آن خود ما نیز ارزشی برابر با دیگران برای خود قائل نمی‌شویم؛ زیرا ارزیابی‌های ما درباره خودمان از افکار عمومی کسانی که با آن‌ها تعامل داریم تأثیر می‌پذیرد (دونا هو، ۱۳۹۸: ۹۹-۱۰۰). بدیهی است، زندگی در محیط خصمانه‌ای که حتی هویت انسانی یک گروه قومی انکار شود و آماج طعن و تحقیر اجتماعی قرارگیرد، اعتماد به نفس و نیروی خودباوری را در وجود آن‌ها تضعیف می‌کند، در چنین وضعیتی گروه‌های سرکوب شده برای رهایی از فضای استبدادزده و فشار روانی، به مهاجرت، تغییر و یا کتمان هویت تمایل پیدا می‌کنند؛ چنان‌که در

تاریخ مردم هزاره، مصادیق فراوان وجود دارد. انتخاب هریک از گزینه‌های یاد شده ناشی از استیصال و ناامیدی و گرایش به زندگی در گمنامی بود.

محقق خراسانی و تلاش برای احیای خودباوری جمعی

خراسانی برای ایجاد زیربنای یک تحول اساسی به کار فکری و فرهنگی پرداخت. او در دوران حضور خود در حوزه کهن نجف، علما و طلاب هزاره را تشویق می‌کرد تا با رصد کردن مسائل و موضوعات افغانستان درگیر «امر سیاسی» شوند و آموخته‌ها و اندوخته‌های علمی‌شان را معطوف به نیازمندی‌های کشور خود سامان دهند و به آینده روشن و افق‌های تابناک بنگرند. خراسانی با حضور و سخنرانی در جمع فعالان «شباب هزاره» نیز نیم‌نگاهی به این اهداف داشت و از هر فرصتی برای تأکید بر مؤلفه‌های هویتی و مشق مسئولیت‌پذیری در کار جمعی استفاده می‌کرد. اقدام دیگر او تشویق نخبگان علمی افغانستان به اعلام مرجعیت دینی و نوشتن رساله عملیه بود. او نزدیک پنجاه سال پیش، مشخصاً به آیت‌الله سید سرور واعظ و آیت‌الله محمد اسحاق فیاض در نجف می‌گفت که شما واجد تخصص و صلاحیت لازم در امر مرجعیت هستید پس چرا با راه‌اندازی «درس خارج» یا همان کرسی نظریه‌پردازی دینی و نوشتن رساله عملیه آن را عمومی و علنی نمی‌سازید؟ پاسخ این بود که این اقدام بی‌سابقه ممکن است مقبولیت لازم را کسب نکند. محقق خراسانی اما برای شکستن این سد و برداشتن موانع، خود اولین هزاره و افغانستانی‌ای شد که «درس خارج» را آغاز کرد تا به همه نشان دهد که نباید نبوغ علمی و توانمندی فکری‌اش را قربانی باورهای موهوم و برداشت‌های منفی و مخرب کرد (اعتمادی هزاره‌ها: ۱۳۹۹).

نگارش رساله «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» نیز دقیقاً با همین انگیزه صورت گرفت. او در عمل می‌دید که این مردم به رغم شایستگی علمی، در پی سال‌ها تبلیغات و تلقینات منفی، جرئت و جسارت را از دست داده‌اند. از منظر خراسانی برای زدودن این انگاره‌های

به میان مردم خود بیایید. مردم چشم به راه شما هستند (شجاعی، ۱۳۸۳: ۲۵۲-۲۵۳).

محقق خراسانی و تثبیت مرجعیت دینی در افغانستان

یکی از راه‌های مؤثر خودباوری، ایجاد انگیزه و امید در روان جمعی یک ملت، نمایش توانمندی‌های آن‌ها در عرصه‌های مختلف از جمله در زمینه‌های علمی و فرهنگی است. مرحوم آیت‌الله خراسانی با تیزهوشی و آینده‌نگری‌ای که داشت، مرجعیت علمی و دینی را یکی از کانون‌های امیدآفرین میدانست که می‌تواند محور وحدت و همدلی شود و تلاش و تحرک برای تعالی و ترقی را در کالبد خلق خسته از تبعیض و تحقیر بدمد.

مرجعیت در مکتب تشیع، بلندترین جایگاه معنوی و علمی در سلسله مراتب مقامات عالی دینی پس از معصومین است. مجتهد در جامعه شیعه به خاطر نفوذ گسترده در سرنوشت سیاسی جامعه نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ اما در جامعه هزاره به علت احساس خود کم‌بینی که محصول سال‌ها سیطره استبداد مطلق و خشونت عریان بود، کمتر کسی برای ورود به این وادیها می‌اندیشید؛ چون مرجعیت را جایگاه رفیع و مقام والای می‌دانستند که منحصر به دیگران است. این اندیشه آن قدر نهادینه و درونی شده بود که سال‌ها این سخن در میان مردم ما گفته می‌شد که هزاره چنان که ردای ریاست، رهبری و پادشاهی برانزده قامتش نیست؛ در حوزه علمی و دینی نیز نه تنها مجتهد نمی‌شود که اگر چنین ادعای از او سربزند به عذاب و عقوبت گرفتار خواهد شد. کهنسالان لعلوسرجنگل هنوز این افسانه را تعریف می‌کنند که سالها پیش، عالم بزرگ هزاره به نام شیخ محمد امیر لعلی در حوزه علمیه نجف ادعای اجتهاد کرد؛ اما چون هزاره بود، نامه مرجعیتش را امام معصوم تأیید نکرد. از آن جا که شیخ امیر از نظر علم و تقوا خود را واجد شرایط مرجعیت می‌دانست، با اصرار خود را مجتهد خواند. این کار او منجر به بیماری صعب‌العلاج وی شد و سرانجام شیخ بر اثر همان مرض از دنیا رفت!

بی‌اساس باید به این قوم ستمدیده روحیه بخشید و شخصیت و هویت‌شان را بازسازی و بازیابی کرد. به همین منظور کوشید با تولید آثار علمی، نشان دادن فراورده‌های فکری علما و معرفی نویسندگان و نخبگان مردم‌ش، گامی در این مسیر بردارد (همان).

تکریم شخصیت‌های مبارز و آزادی‌خواه

مشهور است که زنده یاد محقق خراسانی سخت شیفته ابراهیم‌خان گاو‌سوار بود، یادکرد از جسارت و شجاعت گاو‌سوار، شخصیت باصلابت و روح حماسی خراسانی را به وجد می‌آورد. او ابراهیم‌خان را تجسم غرور، غیرت و نماد خشم و خروش یک ملت در بند کشیده می‌دانست. مردی که در عصر ظلمانی بی‌عدالتی، شلاق ستم را بر پشت و پهلوی خلق ناتوان از تأمین «روغن کته یابو» تحمل نتوانست و بر جبر و جور زمان شورید. خراسانی بارها یاد می‌کرد که در نجف خطاب به ابراهیم‌خان گفتم: «ای خان! ای قهرمان!، اگر می‌توانستم، تندیس را از طلا می‌ساختم، تو الگوی آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان هستی» (همان).

محقق خراسانی می‌خواست روحیه و اندیشه مبارزه در میان مردم پابرنه‌اش رونق و تعمیم یابد، روحیه‌ای که در برابر زورگویان و جباران بایستد و اندیشه‌ای که از حق انسانی‌اش دفاع کند. او همین شاخصه‌ها را در شخصیت شهید سید اسماعیل بلخی نیز شناسایی کرده بود، مردی که از شهامت و شجاعت فوق‌العاده برخوردار بود. آن‌چه بلخی را در چشم و دل خراسانی محبوب کرده بود به قول خودش، «همت بلند و عدم قناعت او به موفقیت‌های کوچک و پیش پا افتاده بود.» بلخی برای آینده دور و دراز برنامه داشت و در شرایطی مشعل مبارزه و آگاهی‌بخشی را روشن کرد که گام گذاشتن در آن مسیر و حرف بالانتر از باورهای مردم زدن، جرم نابخشودنی محسوب می‌شد. بلخی در سفرش به حوزه نجف نیز تحولی ایجاد کرد و آن طرح مسئله «هدف» و «آرمان» در میان طلبه‌ها بود. وی به آن‌ها می‌گفت: «شما برای گرفتن حق مردم خود از نظام‌های استبدادی حاکم آماده شوید و هرچه زودتر

هزاره‌ها نخستین بار در اوایل دهه هفتاد به این مقوله توجه کردند و با طرح مرجعیت آیت‌الله کابلی آن را پی گرفتند؛ اما حدود سه دهه پیش جا انداختن این ایده، آسان نبود. چالش‌های فراوانی وجود داشت، مهم‌ترین مشکل در درون جامعه هزاره بود. افراد زیادی حتی از نخبگان سیاسی و علمی خود ما به مخالفت برخاستند. بدون شک برخی از این مخالفت‌ها برخاسته از همان تفکر خطرناکی بود که بر اثر سال‌ها تلقین و تبلیغ نظام‌های خودکامه در جامعه ما ریشه دوانده بود؛ یعنی گام گذاشتن در این میدان‌ها قابلیت و ظرفیتی می‌طلبد که در توان انسان هزاره نیست.

محقق خراسانی در چنین شرایطی قد علم کرد و با تبلیغ جانانه و دفاع عالمانه از مقام علمی آیت‌الله کابلی نقش بی‌بدیلی در تثبیت مرجعیت او ایفا کرد و آیت‌الله محقق کابلی سرانجام به رغم مشکلات داخلی و خارجی، رساله‌اش را چاپ کرد و شهرت جهانی یافت. در این جریان افراد زیادی از اقشار و اصناف مختلف نقش ایفا کردند؛ اما حمایت و جدیت دو نفر که حاکی از نگرش عمیق و درک دقیق‌شان از تاریخ و تحولات اجتماعی افغانستان بود، فوق‌العاده مهم و مؤثر بود؛ شهید مزاری در عرصه سیاسی و محقق خراسانی در عرصه علمی و اجتماعی. از نقش رهبر شهید در مواردی یاد شده است؛ اما متأسفانه زحمات و خدمات خراسانی هنوز در جامعه ما مکتوم مانده است و اغلب نسل جدید آگاهی ندارند. در حالی که این محقق خراسانی بود که با توان علمی بالا و استدلال‌های متین و محکم بر مشکلات و مخالفت‌ها فائق آمد و با مهارت کم‌نظیری پیشه که در فن خطابه داشت موج اجتماعی ایجاد می‌کرد. ^{تأسیس ۱۳۹۴}

آیت‌الله خراسانی با وجود بیماری و ضعف جسمی، به لحاظ روحی سرشار از انرژی بود به طوری که وقتی بر منبر قرار می‌گرفت، انگار از نوزنده می‌شد. او با هر سخنرانی‌اش دریچه‌های تازه‌ای از امید و اعتماد به نفس را در برابر چشمان خلق خسته مهاجر می‌گشود.

او بر احیای خودباوری جمعی تأکید داشت و از ضرورت شکستن سدهای آهنین و تابوهای می‌گفت که سال‌ها تلقین و تبلیغ شده بود. وی در همین راستا

به کشور پاکستان سفر کرد و با ایجاد اجتماعات باشکوه، از ضرورت تقویت مرجعیت سیاسی و مذهبی گفت و امیدواری‌های زیادی آفرید. بدین‌گونه تمام طلسم و تبلیغات بدخواهان را باطل کرد و در احیای اعتماد به نفس جامعه هزاره و تغییر باورها و داوری‌های دیگران نسبت به آن‌ها سهم بزرگی گرفت.

محقق خراسانی و حمایت از جریان عدالت‌خواهی

خراسانی مؤلف کتاب «الهزاره فی التاریخ» بود گذشته و تاریخ مردمش را به خوبی می‌دانست و با چالش‌های روزگارش نیز آشنایی عمیقی داشت. در خطابه‌های شورآفرین و الهام‌بخش، عوامل عقب‌ماندگی هزاره‌ها را تحلیل می‌کرد و درباره «رمز تأخر ملیت هزاره» کتاب نوشت. وی می‌خواست هزاره در سطح کشور و جهان دارای شخصیت حقوقی و سیاسی شود و هویت قومی و فرهنگی‌اش مورد پذیرش اجتماعی و قانونی واقع شود. از همین رو این مجتهد بازگشته از نجف، برخلاف سنت معمول در حوزه‌های علمیه، خود را به حلقه‌های درس و بحث علمی محض محدود نکرد و از درون حجره‌های حوزه، به متن جامعه آمد. او با تمام توان برای بیداری و آگاهی مردمش کوشش کرد و دغدغه سرنوشت و آینده قومش تا واپسین لحظات حیات، ذهن و ضمیر آیت‌الله خراسانی را به خود مشغول کرده بود.

تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و مبارزاتی هزاره‌ها بود؛ چون نخستین بار احزاب متعدد و متفرق شیعی زیر چتر واحد جمع شده بودند و خواستار حضور در ساختار قدرت و «مشارکت در تصمیم‌گیری» کشور بودند. محقق خراسانی تأکید می‌کرد که این جریان حق‌خواهی و عدالت‌طلبی باید پشتیبانی شود و خود با این‌که از لحاظ شناسنامه‌ای ایرانی بود؛ به حمایت و تبلیغ گسترده از این جریان پرداخت و به آن افتخار می‌کرد (برهانی، ۱۳۹۷: ۱۵۸).

او هم مجتهد بود، هم خطیب بسیار توانمند، هم از دردها و آرمان‌های مردمش سخن می‌گفت و از جبهه

خودباوری جمعی مردم ما نقش ارزنده و اساسی داشت. پس از مرجعیت آیت الله کابلی شاهد رشد رساله نویسی و اعلام مرجعیت در جامعه هزاره بودیم و در عرصه سیاسی نیز سطح و سقف مطالبات جامعه هزاره با دوران قبل از حزب وحدت اسلامی قابل مقایسه نیست، تشکیلاتی که در حمایت از آن محقق خراسانی رنج بسیار برد و زحمات فراوان را به جان خرید. □

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. دونا هو، تی. جی. (۱۳۹۸). چرا نژادگرایی نادرست است؟ ترجمه روح الله موحدی، فصلنامه پایدیا، شماره ۹ و ۱۰ بهار و تابستان. انتشارات بنیاد اندیشه.
۳. راسل، برتراند، (۱۳۶۸). قدرت، ترجمه نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی تهران
۴. مزاری، عبدالعلی، (۱۳۷۴). احیای هویت، مجموعه سخنرانی استاد شهید عبدالعلی مزاری، انتشارات مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم.
۵. اعتمادی هزاره‌ها؛ علی (۱۳۹۹). مصاحبه پیشه تابس ۱۳۹۳ اختصاصی بانگازنده.
۶. یزدانی، حسین علی، (۱۳۷۲). پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱ به نقل از مجله جنگ غرستان، ش ۱.
۷. لعلی، علی داد (۱۳۷۲). سیری در هزاره جات، انتشارات احسانی، قم.
۸. شجاعی، سید اسحاق (۱۳۸۳). ستاره شب دیچور؛ یادمان علامه شهید سید اسماعیل بلخی.
۹. برهانی شهرستانی، محمد علی (۱۳۹۸). یادنامه آیت الله محمد عیسی محقق خراسانی، انتشارات بنیاد اندیشه کابل.
۱۰. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹). هزاره‌های افغانستان، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، تهران.

عدالت خواهی مردم هزاره و شخص شهید مزاری با احترام عمیقی یاد می‌کرد. در سال‌هایی که خیلی‌ها، هزاره گفتن را تابو تلقی می‌کردند، او در کسوت یک مجتهد مسلم، شعار حق هزاره سر میداد، از مقاومت غرب کابل و سردارانش قاطعانه دفاع کرد و نگاه آسیب شناسانه به تحولات تاریخی داشت.

باری در پاییز ۱۳۷۵ به مناسبتی در جلسه سخنرانی اش در مشهد حضور داشتم. می‌گفت «شبی که سنگرهای مقاومت غرب کابل سقوط کرد در اندوه عمیقی فرو رفته‌م و در همان حال اشعاری را به زبان عربی سرودم.» اشعارش را با آندوه و آهنگ مؤثری، برای مردم خواند. مصرع بیت اول این بود:

«ألا یا غرب کابل مَقْرُأُ سُدُی ... / غرب کابل! ای پایگاه شیران ما»

جمع بندی

یکی از دغدغه‌های اصلی خراسانی رفع محرومیت تاریخی مردمش بود و او راه رسیدن به این هدف را در قدم نخست ایجاد تحول فکری و فرهنگی می‌دانست. از همین رو در حوزه نجف فقهای قوم خود را به اعلام اجتهاد و کسب مقام مرجعیت تشویق کرد. وقتی آن‌ها اقدامی نکردند، خود پیشگام شد و با راه اندازی کرسی درس خارج به نظریه پردازی در علوم اسلامی پرداخت. او در پی آن بود که قبیلۀ رنج‌دیده‌اش به خودباوری برسد و هویت و شخصیت حقیقی خویش را که سال‌ها آماج تهاجم و تحقیر بوده است، بازیابد. بدین منظور برای نشر نام، افکار و آثار علما و فرهیختگان کشورش کتاب نوشت، از بزرگان و مبارزان مردمش در حوزه نجف تجلیل و تکریم بی سابقه کرد.

طی سال‌های حضور در ایران نیز همان راه را ادامه داد، با همفکران و همکارانش مرجعیت آیت الله کابلی را طرح و تثبیت کرد و در حمایت از حزب وحدت و رهبری آن تا توانست فریاد کشید. دو رخدادی که در